

کوتاه و خواندنی از سعدی



- هر چه نپاید، دل بستگی را نشاید.

- ده درویش در گلیمی بخشبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.

- خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب.

- اگر شب‌ها همه قدر بودی، شب قدر بی‌قدر بودی.

- صد چندان که دانا را از نادان نفرت است، نادان را از دانا وحشت است.

- هر که را زر در ترازوست، زور در بازوست.

- از نفس‌پرور، هنروری نیاید و بی‌هنر، سروری را نشاید.

- هر که بر زبردستان نبخشاید، به جور زبردستان گرفتار آید.

- همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال.

- مشک آن است که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید.

- دوستی را که به عمری فرا چنگ آرند، نشاید که به یک دم بیزارند.

- شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان.

- هر که در زندگی، نانش نخورند، چون بمیرد، نامش نبرند.

- هر که با بدان نشیند نیکی نبیند.

- رأی بی‌قوت، مکر و فسون است و قوت بی‌رأی، جهل و جنون.





- قدر عافیت کسی داند، که به مصیبتی گرفتار آید.

- ملوک از بهر پاس رعیتند، نه رعیت از بهر طاعت ملوک.

- مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال.

- خشم بیش از حد گرفتن، وحشت آرد و لطف بی دقت، هیبت ببرد.

- برادر که در بند خویش است، نه برادر و نه خویش است.

- عالم ناپرهیزکار، کور مشعله دار است.

- هنر، چشمه زاینده است و دولت پانیده.

- هر که خیانت ورزد، پشتش از حساب بلرزد، و آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه



- دوستان، به زندان به کار آیند که بر سفره، همه دشمنان، دوست نمایند.

- منشین تَرش از گردش ایام که صبر تلخست ولیکن بر شیرین دارد

- هر که خدای را عزوجل، بیازارد تا دل خلقی به دست آرد، خداوند تعالی همان خلق را برو

- اگر بمرد عدو، جای شادمانی نیست که زندگانی ما نیز جاودانی نیست

- بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد

- هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمردبی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

- شکر آنکه به مصیبتی گرفتارم، نه به معصیتی.

- لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان؛ هرچه از ایشان در نظرم ناپسند

به عذر و توبه توان رستن از عذاب خدای ولیک می‌توان از زبان مردم رست

پای در زنجیر پیش دوستانه که با بیگانگان در بوستان

- زلف خوبان، زنجیر پای عقل است و دام مرغ زیرک.

عالم که کامرانی و تن‌پروری کند او خویشتن گم است، که را رهبری کند؟

- خلعت سلطان اگرچه عزیز است، جامه خود، از آن به عزت‌تر و خوان بزرگان اگر چه

- محمد غزالی را پرسیدند: چه گونه رسیدی بدین منزلت در علوم. گفت: بدان که هرچه

پرس هرچه ندانی که دُلّ پرسیدن دلیل راه تو باشد به عزّ دانایی

- هر که در حال توانایی نکویی نکند، در وقت ناتوانی سختی ببیند.

- هر که با داناتر از خود بحث کند تا بدانند که دانا است، بدانند که نادان است.

- هر که با بدان نشیند، نیکی نبیند.

- مردمان را عیب نهانی پیدا مکن که مر ایشان را رسوا کنی و خود را بی‌اعتماد.

- هر که علم خواند و عمل نکرد، بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند.

گر سنگ همه لعل بدخشان بودی پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی

- بی‌هنران، هنرمند را نتوانند که ببینند.

- حکیمی که با جُهل درافتد، توقع عزت ندارد؛ و گر جاهلی به زبان آوری بر حکیمی غالب

- مُشک آن است که بیوید، نه آنکه عطار بگوید. دانا چون طبله عطارست؛ خاموش و



- جوان مرد که بخورَد و بدهد، به از عابد که روزه دارد و بنهد.

- به نانهاده دست نرسد و نهاده هرکجا هست، برسد.